



# چند مضمون مشترک در شعر انگلیسی و فارسی

● دکتر حسین الهی قمشهای

اشاره:  
اگر سرزمین - ایران و انگلیس هزار فرسنگ با یکدیگر فاصله دارند و در میان زبان و آداب و دین و فرهنگ و تاریخ و جغرافیای دو کشور هزاران تفاوت روشن به چشم می‌خورد؛ اما به جرات می‌توان گفت در اقلیم شعر که به تعبیری «حاصل شادترین لحظه‌های شادترین انسانهاست»، شاعران پارسی‌گو و سرایندگان انگلیسی زبان اگر نگوئیم در دیار واحدی زیست می‌کنند، کم از این نیست که دو همسایه دیوار به دیوارند. از بخت نیک، پژوهشگران و مترجمان دو کشور از دیر باز به معرفی شعر و ادبیات کشور دیگر پرداخته‌اند؛ چنان که بسیاری از آثار برجسته ادب پارسی به انگلیسی ترجمه شده و متقابلاً آثار متعددی از شاعران انگلیسی زبان به فارسی درآمده است؛ با این تفاوت که جریان این رودخانه به تعبیر مولانا:

## FRAGMENT

*Walk with the fellow - creatures; note the hush  
And Whispers among them. There is not a  
spring  
Or leaf but hath his morninghymn; each bush  
And oak doth know I AM. Canst thou not sing  
O leave thy cares and follies! go this way,  
And thou art sure to prosper all the day.*

Henry Vaughan

این سخن آبیست از دریای بی‌پایان عشق  
تا جهان را آب بخشد جسمها را جان کند  
از زبان پارسی به انگلیسی روان‌تر و گسترده‌تر از جریان آن از انگلیسی  
به فارسی بوده است.

سزاوار است که در روزگار ما مترجمان متبحر و صاحب ذوق، دین  
دیرین ما را به ادب انگلیسی هر چه بهتر ادا کنند و بخصوص در زمینه شعر

۱۶۹۵ - ۱۶۲۲

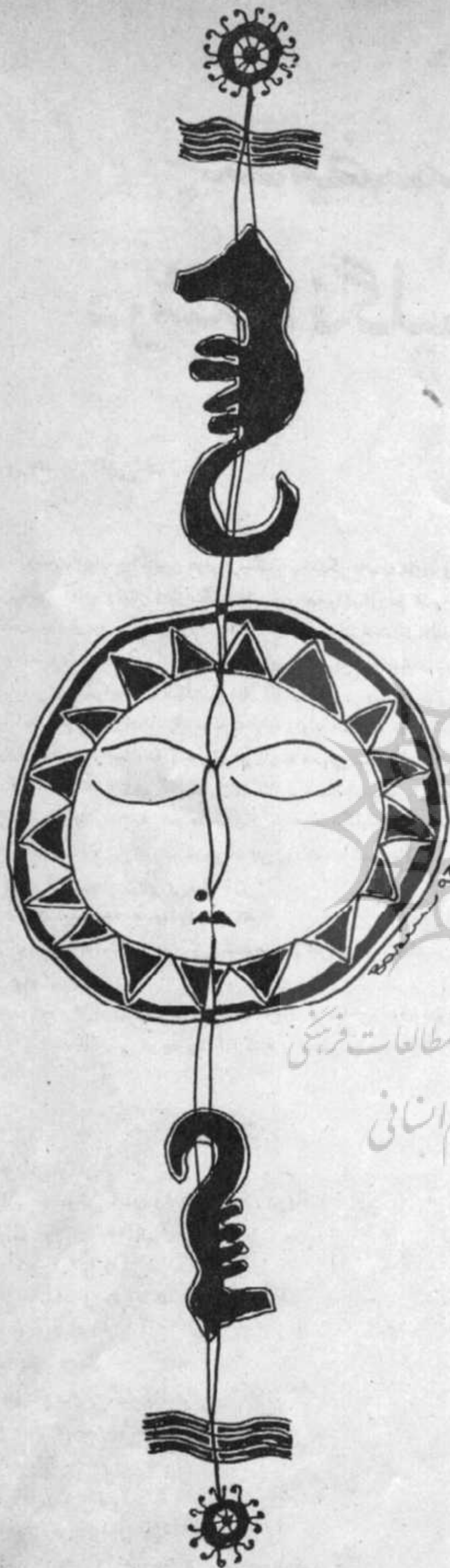
در قرآن کریم آیات بسیاری در بیان این نکته آمده است که جمله  
کائنات به حمد و ستایش پروردگار مشغول‌اند. از جمله در سوره  
نور آیه ۴۱ می‌فرماید:  
أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرِ صَافَاتٍ كَلًّا قَدْ  
عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ  
آیا نمی‌بینی که خداوند جهان را / هر آن کس که در آسمان و  
زمین است / و مرغان که در هوا پرمی‌گشایند / همه تسبیح می‌گویند /  
و هر یک نماز و نیایش خود را نیک می‌دانند / و خدا به هر چه  
می‌کنند آگاه است.

همه تسبیح‌گویان‌اند اگر ماه است اگر ماهی  
ولیکن عقل، استاد است او مشروختر گوید

نماز صبح  
با جمله آفریدگان بیامیز  
و نجوای خاموش آنان را با یکدیگر دریاب  
در جهان هیچ چشمه‌ای نیست  
یا هیچ درختی یا برگی  
که نماز بامداد و سرود صبحگاه نخواند  
و هیچ بوته گیاه  
یا بلوط بلند نیست  
اگر از هستی من بی‌خبر باشد  
و ترانه «من هستم» را نداند  
آیا تو نمی‌توانی سرود بخوانی  
و با آنها نیایش کنی؟  
بیا رهاکن تشویشها و سوداهای خام را  
تا بی‌گمان همه روز شکفته و کامیاب باشی

دیوان شمس

هنری وُن



□ □  
 «چنگ صبح» در بیت زیر از حافظ اشاره به همین نماز و سرود  
 صبحگاهی دارد:

تا همه خلوتیان جام صبحی گیرند  
 چنگ صبحی به در پیر مناجات بریم

حافظ

□ □  
 همچنین بیت آخر قطعه یادآور سخنی از مولانا در ذیه مایه  
 است:

بیا،  
 آخر تا چند بیگانه‌ای  
 در میانه تشویشها و سوداها!

□ □

SILENCE

*I need not shout my faith. Thrice eloquent  
 Are quiet trees and the green listening sod;  
 Hushed are the stars, whose power is never pent;  
 The hills are mute: yet how they speak of God!*

Charles Hanson Towne

### سکوت

نیاز نیست ایمان خود را فریادکنم  
 این درختان که با هزار زبان، گنگ و خاموش‌اند  
 و این خاک پر گل و ریحان  
 که گوشهای دراز علف را هر سو پهن کرده است  
 خود از هر گوینده‌ای گویاترند  
 این ستارگان، با فروغ بی‌پایان  
 همه لب فرو بسته‌اند  
 و تپها و دشتها دم فرو برده‌اند  
 اما همه بی‌زبان از خدا سخن می‌گویند  
 چارلز هنسن تون

این درختان اند همچون خاکیان  
دستها بر کرده سوی آسمان  
با زبان سبز و با دست دراز  
از ضمیر خاک می گویند راز  
جمله ذرات، زمین و آسمان  
با تو می گویند روزان و شبان  
ما سمیعیم و بصیریم و هشیم  
با شما ناسرمان ما خائشیم  
نطق آب و نطق باد و نطق گل  
هست محسوس حواس اهل دل

مثنوی

که احوال مردم نکو می شناخت  
و گرنه چنین چهره هرگز نساخت  
فرومانده حالات بر سنگ پاک  
دل صاحب دوست سازنده خاک  
در آنجا به روی یکی پایه سنگ  
نوشته است این جمله از نام و ننگ  
«منم شاه شاهان اوزیمانندیاس  
که شاهی نمودم به شاهان، سپاس  
شما پهلوانان پر خاشجیو  
توانمند و زور آور و تندخو  
بر آثار من گر نکو بنگرید  
دگر راه امید را نسپرید»  
در اطراف آن صورت و آن دو پای  
نمانده است جز خار و خارا به جای  
نبینی در آنجا کران تا کران  
بجز دشت هموار و ریگ روان

### Ozymandias

*I met a traveller from an antique land  
who said: Two vast and trunkless legs of stone  
stand in the desert ... Near them, on the sand,  
half sunk, a shattered visage lies, whose frown,  
And wrinkled lip, and sneer of cold command,  
Tell that its sculptor well those passions read  
which yet survive, stamped on these lifeless things  
The hand That mocked them, and the heart that fed:  
And on the pedestal these words appear:  
"My name is Ozymandias, king of kings:  
Look on my works, ye Mighty, and despair!  
Nothing beside remains. Round the decay  
of that colossal wreck, boundless and bare  
The lone and level sands stretch far away.*

P.B. Shelly

### پرسی بیش شلی

خنده تلخ روزگار بر غرور کامکاران، یکی از درونمایه های رایج  
شعری در ادبیات جهان است. چنان که حافظ گفته است:  
چو پیش صبح، روشن شد ک حال مهر گردان چیست  
برآمد، خنده ای خوش بر غرور کامکاران زد

□ □

قصیده معروف خاقانی با مطلع زیر همین درونمایه را پرورانده  
است.

هان ای دل عبرت بین، از دیده عبر کن، هان  
ایوان مداین را آینه عبرت دان

در قرآن کریم نیز آیات بسیار در این موضوع آمده که سرچشمه  
الهام شاعران پارسی گو از جمله خاقانی شده است. او در همان  
قصیده معروف می گوید:

پرویز کنون گم شد زان گمشده کمتر گو  
"زرین تره" کو بر خوان، رو "کم ترکوا" بر خوان

که اشاره دارد به آیت ۹ از سوره نساء:

وَلْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكَوْا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَةً ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ  
وَلْيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا

و باید بندگان از مکافات عمل خود بترسند (و با یتیمان مردم نیک  
رفتار باشند) کسانی که می ترسند کودکان ناتوان از آنها باقی مانده  
زیر دست مردم شوند، پس باید از خدا بترسند و سخن با صلاح و  
درستی گویند (و راه عدالت پویند).



اوزیمانندیاس  
یکی سالک از کشور باستان  
به من گفت روزی مرا این داستان  
که دیدم به صحرای سوزان دو پای  
فرومانده از سنگ خارا به جای  
به نزدیک آن صورتی پر ز چین  
فرو رفته تا نیمه اندر زمین  
یکی نیشخند تسخر به لب  
گره بر جبین پر غرور و شغب  
هر آن خط که بر سنگ خارا نمود  
نسایشگر کار استاد بود